

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام
گردیده است

آگاه شویم

جلد هشتم

حرص و قناعت چرا؟

نویسنده: حسن امیدوار

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم با عنایت حضرت حق تعداد چهارده جلد کتاب در موضوعات مختلف اجتماعی و اخلاقی در سطح همگان که کم و بیش نیاز به عمل یا رعایت یا دانستن آن داریم با نام ((آگاه شویم)) همراه با سند از منابع معتبر که دارای شهرت هستند ترتیب یافته است که انشاء الله امیدوارم مورد قبول حضرت امام زمان عجل الله تعالی الشریف و شما خوانندگان آگاه قرار بگیرد که بتوانید با این مجموعه بهره ای ببرید و دعاگوی ما باشید. برای اطلاع عزیزان نام موضوعات به شرح زیر است :

1. دوستی و دشمنی با آل پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چرا؟

2. خدمت به پدر و مادر چرا؟

3. عزت نفس ، بلند همتی ، شرافت چرا؟

4. خوردن مال مردم چرا؟

5. حقوق همسایه و برادر دینی یا معاشرت خوب چرا؟

6. وفای به عهد و پیمان چرا؟

7. مهمان نوازی چرا؟

8. حرص و قناعت چرا؟

9. اسراف و سخت گذرانی چرا؟

10. صدقه و انفاق چرا؟

11. پیروی یا مخالفت با نفس چرا؟

12. احترام و نیکی به سادات چرا؟

13. رعایت زبردستان و یتیمان چرا؟

14. دعا و توسل چرا؟

حسن امیدوار

فروردین ماه 1383

بهلول و دزد حریص

بهلول آنچه پول از مخارجش زیاد می آمد در گوشه خرابه ای زیر خاک پنهان می کرد. زمانی مقدار پولهایش به سیصد درهم رسید. یک روز ده درهم زیاد داشت به طرف خرابه رفت تا آن پول را نیز ضمیمه سیصد درهم کند. مرد کاسبی در همسایگی آن خرابه از جریان آگاه شد. همین که بهلول کار خود را کرد و از خرابه دور شد آن مرد وارد شده پولهای او را از زیر خاک بیرون آورد. مرتبه دیگر که بهلول می خواست سرکشی از پولهای خود بکند وقتی که خاک را کنار کرد اثری از آن ندید. فهمید کار همان کاسب همسایه است زیرا داخل شدن او را به جز او کسی ندیده .

بهلول پیش آن مرد آمده اظهار داشت برادر، من خواهش و زحمتی به شما دارم ، می خواهم پولهایی که در مکانهای مختلف پنهان کرده ام جمع زده و نتیجه را برایم بگوئید. نظرم این است که تمام آنها را از مکانهای متفرق بردارم و در جایی که سیصد و ده درهم پنهان نموده ام جمع نمایم ، زیرا آن محل محفوظ تر از جاهای دیگر است . کاسب بسیار خوشحال شده اظهار موافقت کرد. بهلول شروع به شمردن نمود یک یک از پولها را با نام محل و مقدار می گفت تا مجموع درهم ها به هزار رسید. در این موقع از جا برخاسته از او خداحافظی کرد و دور شد. مرد کاسب پیش خود چنان فکر نمود که اگر سیصد و ده درهم را به محل خود برگرداند ممکن است بتواند سه هزار درهم را که در آنجا جمع خواهد شد بدست آورد.

بهلول پس از چند روز دیگر بسوی خرابه آمد. سیصد و ده درهم را همانجا یافت . پولها را برداشت و در محل آن تغوط کرد، با خاک رویش را پوشانیده و

از خرابه بیرون شد. مرد کاسب در کمین بهلول بود همین که او را از خرابه دور دید، نزدیک آمده خواست خاک را کنار کند. ناگاه دستش آلوده به نجاست گردید، از زیرکی و حيله بهلول آگاهی یافت .

بهلول پس از چند روز دیگر پیش او آمده گفت خواهش می کنم این چند رقم را برای من حساب کنی و شروع به گفتن کرد. هشتاد درهم به اضافه پنجاه درهم به علاوه صد درهم . پس از ذکر این چند رقم گفت جمع این مبلغ را اضافه کن به بوی گندی که از دستهایت استشمام می کنی . آن وقت چقدر می شود؟ این را گفت و پا به فرار گذاشت . کاسب از جای برخاسته تا او را تعقیب کند ولی به بهلول نرسید.⁽¹⁾

با هزاران وسیله خدا روزی می رساند

سید عبدالله موسوی در حواشی تحفة السنیة می نویسد. ابراهیم ادهم از پادشاهان بلخ بود. بالاخره دست از سلطنت کشید و از صاحبان حال شد. به مرتبه ای بلند در صفا و ریاضت رسید شبها زنجیر گران به گردن می کرد و با آن وضع عبادت می نمود. از اینرو او را ادهم گفته اند. سبب توبه او این بود که روزی با لشگر خود برای شکار خارج شد.

در محلی فرود آمده برای غذا خوردن سفره چیدند. در میان سفره بزغاله ای بریان قرار داشت. ناگه مرغی بر روی سفره نشست. مقداری از همان بزغاله را برداشت و پرید. ابراهیم گفت از پی این مرغ بروید و ببینید این مقدار گوشت را چه می کند. عده ای از لشکر پی آن مرغ رفتند.

در آن نزدیکی کوهی بود. مرغ پشت کوه به زمین نشست. سربازان به آنجا رفته دیدند مردی را محکم بسته اند. همان مرغ گوشت بزغاله بریان را پیش او گذارده با منقار خود کم کم می کند و در دهانش می گذارد. آن مرد را برداشته پیش ابراهیم آوردند و او حکایت خود را چنین شرح داد. گفت: از این محل عبور می کردم. عده ای سر راه بر من گرفته اینطور دست و پایم را بستند و در آنجا افکندند. مدت یک هفته است خداوند این مرغ را ماء موریت داده برایم غذا می آورد و به وسیله منقارش آب آماده کرده به من می دهد تا این موقع که لشکر شما آمده مرا آوردند. ابراهیم از شنیدن این وضع شروع به گریه کرده گفت در صورتی که خداوند ضامن روزی بندگان است و برای آنها حتی در هم چه یک موقعیتی می رساند.

پس حاجت به این زحمت و تکلف سلطنت و تحمل آن همه گناه راجع به
حقوق مردم و حرص بیجا داشتن پس از آن خویش را از سلطنت خلع نمود و
دست از دنیا کشید.⁽²⁾

جدیت حریص چه فائده می دهد؟

هنگامی که عبدالله بن عامر والی عراق گردید دو نفر که سابقه رفاقت با او داشتند یکی از انصار و دیگری ثقفی برای استفاده از مقام و موقعیت او بسوی خود حرکت کردند. در بین راه مرد انصاری از مسافرت منصرف شد و به محل خود بازگشت . گفت کسی که عبدالله بن عامر را والی عراق کرده توانا است به من هم روزی عنایت کند.

مرد ثقفی به عراق آمد. عبدالله بن عامر احوال رفیق انصاری را از او پرسید. ثقفی گفت او از بین راه بازگشت . عبدالله دستور داد به مرد ثقفی چهار هزار دینار بدهند و برای انصاری هشت هزار دینار فرستاد. ثقفی از این پیش آمد تعجب کرده و این شعر را سرود.

فوالله ما حرص الحریص بنافع فیغنی و ما زهد القنوع بضائر
قسم به خدا حرص و آز شخص حریص فایده ای در زیاد کردن روزی ندارد
و نه قناعت مرد پارسا ضرر به روزی می رساند.
خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود که یا موسی می دانی چرا احمق

را روزی می دهم . عرض کرد نه . فرمود تا عاقل بداند که طلب رزق به
حیله و زرنگی نیست .⁽³⁾

حریص هوش صحیحی ندارد

گویند مردی گنجشکی را صید کرد پرسید از من چه می خواهی . جواب داد تو را می کشم و می خورم . گفت از گوشت من چه حاصل می شود ولی تو را سه سخن می آموزم که در زندگی به کارت آید.

اولی را موقعی که در دست تو هستم می گویم .

دومی را آن وقت که بر شاخ درخت رفتم و سومی را زمانی که بر سر کوه نشستم . آن مرد دست خود را گرفت و تقاضای گفتن سخن اول را کرد.

گنجشک گفت هر چه از دستت رفت افسوس آن را مخور. از میان دست او پرید. درخواست کرد دومی را بگو. گفت هیچ وقت سخن محال را باور مکن .

پس از آن گفت چه موقعیتی را از دست دادی . در چینه دان من دو دانه مروارید هست که هر کدام بیست مثقال وزن دارد اگر مرا کشته بودی با همان مرواریدها مردی توانگر می شدی . صیاد گفت افسوس بر چنین پیش آمد نابجا. سپس تقاضای گفتن سخن سوم را نمود. گنجشک گفت تو که دو نصیحت اول را فراموش کردی به سومی چه حاجت داری . به تو گفتم بر هر چه از دستت رفت افسرده مشو و نیز گفتم سخن محال را باور مکن . تمام پوست و پر و بال و گوشت من بیش از دو مثقال نمی شود چگونه باور کردی در چینه دانم دو مروارید بیست مثقالی باشد این سخن را گفت و پرید.

مثل بالا برای اشخاص حریص زده می شود. زیرا آنقدر به ازدیاد ثروت علاقمند بوده و در این راه کوشا هستند که به احتمال نفع و سودی از هستی خود می گذرند. در تمام شئون زندگی آنها پول و سود حکومت می کند در موارد منافع سرشار فهم و شعور از ایشان سلب می شود.

ابراهیم ادهم و توبه او

در سبب توبه ابراهیم سخنان مختلفی گفته شده بعضی می گویند. روزی از پنجره قصر خود تماشا می کرد. مرد فقیری را دید که در سایه قصر او نشسته ، کهنه انبانی با خود دارد. یک نان از انبان بیرون آورد و خورد و بر روی آن آبی نیز آشامید پس از آن راحت خوابید. ابراهیم با مشاهده این حال از خواب غفلت بیدار شد با خود گفت هرگاه نفس انسان به این مقدار غذا قناعت کند و با کمال راحتی و آرامش پیدا نماید من این پیرایه های مادی را برای چه می خواهم جز رنج و اندوه هنگام مرگ نتیجه ای ندارد.

با همین اندیشه دست از سلطنت و مملکت شسته از بلخ خارج شد. نقل کرده اند روزی خواست داخل حمامی شود. صاحب حمام چون لباسهای کهنه و ژنده او را دید با خود خیال کرد دستش از مال دنیا تهی است اجازه ورود به حمام نداد. ابراهیم گفت بسیار در شگفتم کسی را که بدون پول حمامی راه ندهند چگونه بدون عمل و اطاعت داخل بهشت نمایند.⁽⁴⁾

شقیق بلخی می گوید ابراهیم از من پرسید زندگی خود را بر چه پایه ای بنا نهاده ای . گفتم اگر روزیم رسید می خورم ، اگر نرسید شکیبا هستم . گفت این کار مهمی نیست سگهای بلخ هم همین طورند. پرسیدم تو چه می کنی .

گفت اگر روزی به من داد دیگران را بر خود مقدم می دارم و اگر نداد شکر می کنم.⁽⁵⁾

نان جوین و خرقة پشمین و آب سی پاره کلام و حدیث پیمبری

شور

هم نسخه ای سه چار ز علمی که	در دین نه لغو بوعلی و ژاژ
نفاع است	بختری
زین مردمان که دیو از ایشان حذر	در گوشه ای نهان شده بنشسته
کنند	چون پری
با یک دو آشنا که نیر زد به نیم	جودر پیش ملک همتشان ملک
این آن سعادت است که بر وی	سنجری
حسدبرد	آب حیات و رونق ملک
	سکنندری

کدامیک از این دو بهتر است ؟

شیخ جلیل محمدبن یعقوب کلینی از نوفلی نقل کرده که علی بن الحسین علیه السلام فرمود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بیابان به شتربانی گذشتند. مقداری شیر از او تقاضا کردند. در پاسخ گفت آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده ام شامگاه از آن استفاده می کنند. آنجناب دعا کردند خداوند مال و فرزندان این مرد را زیاد کن . از او گذشته در راه به ساربان دیگری برخوردند. از او هم درخواست شیر کردند. ساربان سینه شتران را دوشیده محتوی ظرفهای خود را در میان ظرفهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نمود، عرض کرد فعلا همین مقدار پیش من بود چنانچه اجازه دهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم . پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست خویش را بلند کرده گفتند خداوندا به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن . همراهان عرض کردند یا رسول الله آنکه درخواست شما را رد کرد برایش دعائی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم ولی برای کسی که حاجت شما را برآورد از خداوند چیزی خواستید که ما دوست نداریم .

فرمودماقل و کفی خیر مما کثر و الاهی مقدار کمی که کافی باشد در زندگی بهتر از ثروت زیادی است که انسان را به خود مشغول کند. این دعا را نیز کردند اللهم ارزق محمدا و آل محمد الکفافخدا یا به محمد و آل او به مقدار کفایت لطف فرما. (6)

جوابی به یک پیک مستمندان

انس بن مالک گفت مستمندان مردی را به عنوان پیک خدمت حضرت رسول ﷺ فرستادند. وقتی که شرفیاب شد عرض کرد من از طرف بینوایان پیامی دارم. حضرت فرمود مرحبا به تو و دسته ای که از طرف آنها نمایندگی داری. ایشان طایفه ای هستند که من آنها را دوست دارم. عرض کرد فقراء می گویند یا رسول الله ثروتمندان تمام حسنات را برده اند به حج می روند که ما قادر نیستیم. اگر مریض شوند زیادی اموال خود را می فرستند تا بر ایشان ذخیره باشد. فرمودند به بینوایان بگو هر فقیری که صابر و شکیبیا باشد سه امتیاز دارد که ثروتمندان ندارند.

1 - در بهشت غرفه هایی است که بهشتیان چشم به آنها می اندازند همانطوری که مردم ستارگان را تماشا می کنند وارد آن قصرها نمی شود مگر پیغمبر، مستمند یا شهید بینوا و یا مومن فقیر.

2 - نصف روز قبل از اغنیاء داخل بهشت می شوند که طول آن نصف پانصد سال است.

3 - هرگاه ثروتمندی بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و فقیری هم همین ذکر را بگوید ثواب غنی معادل فقیر نمی شود اگر چه ده هزار درهم هم انفاق کند. این سبقت در سایر کارهای نیک و عبادات محفوظ است. پیک بازگشته به آنها خبر داد همه گفتند به این وضع راضی شدیم.⁽⁷⁾

عیسی علیه السلام و مرد حریص

حضرت عیسی علیه السلام به همراهی مردی سیاحت می کرد. پس از مدتی راه رفتن گرسنه شدند به دهکده ای رسیدند. عیسی به آن مرد گفت برو نانی تهیه کن و خود مشغول نماز شد. آن مرد رفته سه گرده نان تهیه کرد و بازگشت. مقداری صبر کرد تا نماز عیسی پایان پذیرد. کمی به طول انجامید یک گرده را خورد. عیسی آمده پرسید گرده سوم چه شد. گفت همین دو گرده بود. پس از آن مقدار دیگری راه پیموده به دسته آهوئی برخوردند. حضرت عیسی یکی از آنها را پیش خواند آن را ذبح کرده خوردند. بعد از خوردن گفت قم باذن الله ؛ با اجازه خدا حرکت کن. آهو حرکت کرد و زنده گردید. آن مرد در شگفت شده زبان به کلمه سبحان الله جاری کرد. عیسی گفت تو را سوگند می دهم به حق آن کسی که این نشانه قدرت را برای تو آشکار کرد بگو نان سوم چه شد. باز جواب داد دو گرده بیشتر نبود.

دو مرتبه به راه افتادند نزدیک دهکده بزرگی رسیدند. در آنجا سه خشت طلا افتاده بود. رفیق عیسی گفت ثروت و مال زیادی است اینجا. آنجناب فرمود آری یک خشت از تو یکی از من ، خشت سوم را اختصاص می دهم به کسی که نان سوم را برداشته . مرد حریص گفت من نان سومی را خوردم . عیسی از او جدا گردیده گفت هر سه خشت مال تو باشد.

آن مرد کنار خشتها نشست به فکر برداشتن و بردن آنها بود. سه نفر از آنجا عبور نمودند او را با سه خشت طلا دیدند. همسفر عیسی را کشته و طلاها را برداشتند. چون گرسنه بودند قرار بر این گذاشتند یکی از آن سه نفر از دهکده مجاور نانی تهیه کرده بخورند. شخصی که برای نان آوردن رفت با خود گفت

نانها را مسموم کنم تا آندو پس از خوردن بمیرند. دو نفر دیگر نیز هم عهد شدند که رفیق خود را پس از برگشتن بکشند.

هنگامی که نان را آورد آن دو او را کشته و خود با خاطری آسوده به خوردن نانها مشغول گشتند. چیزی نگذشت که آنها هم به رفیق خود ملحق گشتند. حضرت عیسی در مراجعت چهار نفر را بر سر همان سه خشت مرده دید گفت ((هكذا تفعل الدنيا باهلها)) این است رفتار دنیا با دوستداران خود.⁽⁸⁾

قناعت چیست ؟

ابو وائل گفت در خدمت اباذر به خانه سلمان رفتیم . هنگام غذا سلمان گفت اگر رسول خدا ﷺ از تکلف (برنج و زحمت انداختن خود) نهی نکرده بود برای شما چیزی تهیه می کردم . پس از آن مقداری نان و نمک آورد. ابوذر گفت اگر با این نمک نعنا همراه می شد خیلی بهتر بود. سلمان آفتابه خود را به گرو گذاشت و مقداری نعنا تهیه نمود. پس از آنکه خوردیم ابوذر گفت (الحمد لله الذی قنعنا) سپاس مر خدائی را است که ما را قانع ساخت . سلمان گفت اگر قانع بودید آفتابه من به گرو نمی رفت ⁽⁹⁾.

حرص در افزایش مال چگونه است ؟

عبدالرحمن بن عوف یکی از شش نفری است که جزء اهل شوری در تعیین خلیفه سوم بوده و هم بنا به گفته اهل سنت از جمله ده نفری است که پیغمبر ﷺ بشارت بهشت به آنها داده هنگامی که از دنیا رفت ثروت بیکرانی بجا گذاشت . این اثیر در اسدالغابه مقدار آن را اینطور تعیین کرده . هزار شتر، صد اسب ، سه هزار گوسفند. طلا به اندازه ای بود که با تبر آن را قطع می کردند. دست عده ای به واسطه این کار آبله کرد، چهار زن داشت که حق یکی از آنها را به هشتاد هزار (ممکن است درهم باشد) صلح کردند.

پس از درگذشت او میان پیروان پیغمبر ﷺ راجع به گذاشتن این همه ثروت اختلاف شد. بعضی می گفتند ما از عاقبت چنین شخصی بیمناکیم . کعب الاخبار گفت چرا ترس داشته باشید برای کسی که شرافتمندانه این مکنت را کسب نموده ، مقداری خرج کرد و با شرافت نیز قدری بجا گذاشت . این سخن به ابی ذر رسید. خشمگین شده برای تاءدیب کعب از او جستجو کرد. در راه استخوان چانه شتری پیدا کرده به دست گرفت .

کعب را از جریان مطلع کردند، فرار کرده خود را به عثمان رسانید و به او پناه برد. اباذر در جستجوی او به خانه عثمان آمد. کعب از ترس خود را پشت سر عثمان پنهان کرد. اباذر گفت دور شو، ای یهودی زاده خیال می کنی . باکی نیست بر عبدالرحمن از آنچه اندوخته . به خدا قسم در خدمت پیغمبر اکرم ﷺ به جنگ احد می رفتم . آنجناب فرمود اباذر ثروتمندان در روز قیامت بینوایند مگر آن کسانی که از چهار طرف (پیش رو، پشت سر، چپ و راست) بخشش و انفاق کنند چنین کسانی هم بسیار کمند. اباذر دوست ندارم مرا به

اندازه کوه احد ثروت باشد، آن را در راه خدا انفاق کنم ولی در هنگام مردن از من دو قیراط باقی بماند.⁽¹⁰⁾

فرمود ای ابذر تو زیادتى را خواهانى اما من به اندک مايل ترم . اينک توجه کن خواسته پيغمبر اسلام چنين است . آنگاه تو يهودى زاده مى گوئى باکى نيست بر آنچه عبدالرحمن گذارده . دروغ مى گوئى .

کسى نتوانست سخن ابذر را جواب گويد تا از خانه خارج شد.⁽¹¹⁾

چه نحو زندگی را پیغمبر ﷺ برای ما می خواهد

حضرت باقر علیه السلام فرمود مردی از پیروان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنام سعد بسیار مستمند بود و جزء اصحاب صفا محسوب می شد (کسانی که به واسطه نداشتن منزل در یکی از غرفه های مسجد زندگی می کردند). تمام نمازهای شبانه روزی را پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می گذارد. آن جناب از تنگدستی سعد متاثر بود. روزی به او وعده داد که اگر مالی به دستم بیاید تو را بی نیاز می کنم . مدتی گذشت اتفاقاً چیزی بدست ایشان نیامد. افسردگی پیغمبر بر وضع سعد و نداشتن وجهی که او را تاءمین کند بیشتر شد. در این هنگام جبرئیل نازل گردید و دو درهم با خود آورد. عرض کرد خداوند می فرماید ما از اندوه تو به واسطه تنگدستی سعد آگاهیم . اگر می خواهی از این حال خارج شود دو درهم را به او بده و بگو خرید و فروش کند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دو درهم را گرفت . وقتی برای نماز ظهر از منزل خارج شد سعد را مشاهده فرمود به انتظار ایشان بر در یکی از حجرات مقدسه ایستاده . فرمود می توانی تجارت کنی ؟ عرض کرد سوگند به خدا که سرمایه ندارم . دو درهم را به او داده فرمود با همین سرمایه خرید و فروش کن .

سعد پول را گرفت و برای انجام فریضه در خدمت حضرت به مسجد رفت . نماز ظهر و عصر را بجا آورد. پس از پایان نماز عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حرکت کن در طلب روزی جستجو نما. سعد بیرون شد و شروع به معامله کرد. خداوند برکتی به او داد که هر چه را به یک درهم می خرید دو درهم می فروخت . خلاصه معاملات او همیشه سودش برابری با اصل سرمایه داشت . کم کم وضع مالی او رو به افزایش گذاشت . به طوری که بر در مسجد

دکانی گرفت و اموال و کالای خود را در آنجا جمع کرده می فروخت . رفته رفته اشتغالات تجارته اش زیاد گردید. تا به جائی رسید که وقتی بلال اذان می گفت و حضرت برای نماز بیرون می آمد سعد را مشاهده می فرمود هنوز خود را آماده نماز نکرده و وضو نگرفته با اینکه قبل از این جریان پیش از اذان مهیای نماز بود.

پیغمبر ﷺ می فرمود سعد دنیا تو را مشغول کرده و از نماز بازداشته . عرض می کرد چه کنم اموال خود را بگذارم ضایع شود؟! به این شخص جنس فروخته ام می خواهم قیمت را دریافت کنم و از این دیگری کالائی خریده ام بایستی جنسش را تحویل گرفته قیمت آن را پردازم .

پیغمبر ﷺ از مشاهده اشتغال سعد به ازدیاد ثروت و بازماندش از عبادت و بندگی افسرده گشت . بیشتر از مقداری که در موقع تنگدستی اش متاثر بود. روزی جبرئیل نازل شده عرض کرد خداوند می فرماید، از افسردگی تو اطلاع یافتیم اینک کدام حال را برای سعد می پسندی وضع پیشین را یا گرفتاری و اشتغال کنونی او را به دنیا و افزایش ثروت .

فرمود همان تنگدستی سابقش را بهتر می خواهم زیرا دنیای فعلی او آخرتش را بر باد داده . جبرئیل گفت آری علاقه به دنیا و ثروت انسان را از یاد آخرت غافل می کند. اگر بازگشت حال گذشته او را می خواهی دو درهمی که به و داده ای پس بگیر. آنجناب از منزل خارج شد. پیش سعد آمده فرمود دو درهمی که به تو داده ام بر نمی گردانی ؟ عرض کرد چنانچه دو بیست درهم خواسته باشید می دهم . فرمود نه همان دو درهمی که گرفتی بده . سعد پول را تقدیم کرد. چیزی نگذشت که دنیا بر او مخالف و به حال اولیه خود برگشت (12).

تاج داران واقعی

خلیل بن احمد عروضی از دوستان خانواده عصمت علیها السلام است . کسی است که علم عروض و فن شعر را اختراع کرده هم او اول کسی است که تدوین لغت و واژه های عرب را نموده . مردی بسیار پارسا و بلند همت بود. با تنگدستی زندگی می کرد. نصر بن ثمیل می گفت کان الخلیل یقاسی الضر، بین اخصاص البصرة و اصحابه یقتسمون الرغائب بعلمه فی النواحی خلیل بن احمد شدت رنج تنگدستی را بین خانه های چوبین بصره بر خود هموار می کرد. ولی شاگردانش در اطراف به واسطه علم و دانش او از بزرگترین جوایز استفاده می کردند.

گویند سلیمان بن علی عباسی از اهواز شخصی را پیش خلیل فرستاد و از او درخواست کرد برای تعلیم و تربیت فرزندش به آنجا بیاید. خلیل نان خشکی پیش پیک سلیمان گذارد. گفت چیز دیگری در نزد من یافت نمی شود که از تو پذیرائی کنم . ولی تا وقتی همین نان خشک را پیدا کنم به مانند سلیمان احتیاجی ندارم . پیک گفت به سلیمان چه بگویم . این چند شعر را در جوابش نوشت .

ابلق سلیمان انی عنه فی سعة	و فی غنی غیر انی لست ذا
مالش	_____ح
بنفسی انی لاری احدایموت	و لایبقی علی حالو الفقر فی
هـ	_____نفس
لافی المال نعرفهو مثل ذاک الغنی	فی النفس لالمالفالرزق
عن قدر لالعجز ینقصهو	لا یزیدک فیه حول محتالبه

ذافاقه و حاجة حجه الله تعالى يوم فاقته و حاجته هر که نیازمندی را جلوگیری از عرض نیاز کند خداوند او را نگه می دارد در روز احتیاج و بیچارگی اش . معاویه خشمگین شده گفت چرا شنیده ام که پیغمبر ﷺ فرمودانکم ستلقون بعدی عثرة فاصبروا حتی تردوا علی الحوض . افلا صبرت ؟ پس از من شما یک نوع افتاده گی خواهید دید. در آن هنگام صبر کنید تا مرا ملاقات نمائید. تو ای جابر چرا صبر نکردی . جابر به محض شنیدن گفت مرا به یاد سخنی آوردی که فراموش کرده بودم سوار بر شتر خود شده خارج گشت . معاویه برایش ششصد دینار زر سرخ فرستاد، برگرداند و گفت من جوانمردی را بر ثروت ترجیح می دهم . به پیک گفت بگو ای پسر هند جگر خوار به خدا سوگند در نامه عمل خود کار نیکی نخواهی دید که من سبب آن شده باشم⁽¹⁴⁾

بی نیازی ابوذر از درهم و دینار

حضرت باقر علیه السلام فرمود عثمان دو بیست دینار به وسیله دو غلام خود برای اباذر فرستاد. گفت بگوئید عثمان تو را سلام رسانده می گوید این دو بیست دینار را صرف در احتیاجات خود کن . وقتی آن دو غلام به عرض اباذر رسانیدند. پرسید آیا به هر یک از مسلمین همین مقدار داده . جواب دادند نه . گفت من هم یکی از آنهایم . آنچه به ایشان برسد به من نیز می رسد. گفتند عثمان می گوید این پول از مال شخصی خود من است . قسم به پروردگاری که جز او خدائی نیست هرگز آمیخته با حرام نشده و پاک و حلال است .

گفت من احتیاج به چنین مالی ندارم . اکنون بی نیازترین مردمم . گفتند در خانه تو چیزی نمی بینیم که باعث بی نیازیت شده باشد. پاسخ داد چرا در زیر این روکش پارچه ای ، دو گرده نان جوین است که چند روز مانده در چنین صورتی احتیاج به درهم و دینار دارم . به خدا سوگند نمی پذیرم مگر زمانی که بر این دو گرده نان هم قادر نباشم و خداوند مشاهده کند که بیش یا کمتر از این در اختیار من نیست . اینک مرا ولایت علی و اولادش و ارادت به خاندان طاهرین آنها از هر چیز بی نیاز کرده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین شنیدم و برای مثل من مردی پیر زشت است دروغ گوئی . این پول را برگردانید که مرا نیازی به این و آنچه در دست عثمان است نمی باشد، تا در پیشگاه پروردگار او را به دادخواهی بگیرم (15).

آنکه روی دنیا با چشم عقل	چون صید تیر خورده از دام وی
دیدند	رمیدند
مرغان باغ جنت در کشتزار دنیا	دیدند دام پنهان از دانه دل بریدند

مردان حق ز دنیا بستند دیده دل از نیک و بد گذشتند جز حق
 کسی ندیدند
 از جور اهل دنیا در سجن غم جام بلا پیایی از دشمنان چشیدند
 غنودند
 از جاهلان غافل صد تیر طعنه وز طالبان دنیا دشنامها شنیدند
 خوردند
 آن طائران لاهوت ناسوتشان آخر قفس شکستند سوی وطن
 مکران شدند پریدند

شما ای دوستان از این داستان پند بگیرید. هیچگاه شرافت و حیثیت خود را به پیشیز بی ارزش دنیا نفروشید. پیوسته از زمانهای قبل و هم اکنون تمام حق کشیها و همه جنایان دینی به کمک سیم و زر شده و می شود. کیسه های دینار معاویه و پستی مردم حریص به حکومت عادلانه ظاهری علی ع پایان داد. آری مردان آزمند و حریص از قبیل عمرو عاصها و عبدالرحمن ها و، و، و برای نیل به بهره های مادی گرد اشخاصی بدتر از خود را گرفته چند صباحی پرده بر روی حق کشیدند گرچه جلوه حقیقت برای آیندگان بیشتر شد و آنها نیز به منتهی آرزوی خود نرسیده و سیر نشدند چونمن قنع شبع و من لم یقنع لم یشبعهر که قناعت ورزد سیر می شود، آنکس که حرص و آز دارد هرگز سیر نخواهد شد.

ولی آنچه مسلم است هستی خود را فدای ثروت دنیا کرده عده ای را هم به کتافات درونی خویش برای همیشه آلوده نمودند.

در این زمان که زندگی تمام پیرانه و آرایش خود را جلوه گر ساخته ، برای یک ساعت بسر بردن و یا شبی را به صبح رسانیدن که مردان خدا با گلیمی

سیاه و کلبه ای محقر همان ساعت و شب را با بهترین وجه از آسودگی خاطر بسر می بردند. امروز آنقدر جهات مادر و ظواهر فریبده و سائل و لوازم زندگی رو به افزایش گذاشته که اگر بخواهد زندگی خود را با وضع روز مطابق کند هیچ شک نیست که باید آلودگی دینی پیدا نماید تا این پارکهای آسمان خراش و ماشین های آخرین سیستم و رادیو و تلویزیون ها و بالاخره این لباسهای رنگارنگ و زر و زیورهای قشنگ که هر صبح و شام به طور پایان پذیری برای من و شما رژه رفته و سان می دهند تهیه نماید به خود آئید بزرق و برق دنیا دل نبندید. شرافت شما که پیرو مکتب علی علیه السلام هستید بیش از آن است که به اندک سرمایه فانی شدنی این جهان از دست بدهید عزت نفس ، بلندی همت ، عظمت روح را از برادران گذشته خود بیاموزید و حیات جاوید را با پیروی از دستورات دینی بدست آورید. چاره ای نیست برای رسیدن به آرزو و آمال زندگی امروز باید جنگ به دروغ و تزویر، حيله و نیرنگ ، عوام فریبی و ظاهرسازی ، بی شرمی و بی باکی ، بی غیرتی و شهوت پرستی بزنید.

اما حیات جاوید زندگانی حقیقت یک دنیا صفا و صمیمیت ، راستی و درستی ، حق و حقیقت از خود گذشتگی و نوع پروری عفت و پاکدامنی غیرت و جوانمردی لازم دارد (گر تو دیدی سلام ما برسان .) ولی باز نباید به این نحو گفتار خود را از قید مسئولیت برهانید زیرا حساب هر کسی در نامه مخصوص اوست و برای خودش ثبت می شود. کیفر و پاداش آن به دیگری مربوط نیست . از اینرو بر هر فرد فرد ما واجب است اصلاح شخصی نموده تا جامعه ای خداپسند از همان افراد وارسته تشکیل دهیم .

ورقی از تاریخ در بی ارزشی دنیا

مردی گفت من در مسجد جامع منصوری بغداد نماز می خواندم . ناگاه شخص نابینائی را دیدم . جبه ای مندرس در بر، که از کهنگی روی آن رفته و فقط آسترش با قدری پنبه باقی مانده بود می گفت .

مردم بر من تصدق بدهید همانا من دیروز امیر المؤمنین بودم ولی امروز از فقرای مسلمین می باشم . پرسیدم این شخص کیست . گفتند قاهر بالله عباسی است .

در کتاب اخبارالدول می نویسد که در ایام مستکفی بالله معزالدوله ابن بویه به بغداد آمد. مستکفی او را احترام نموده خلعت بخشید، امور مملکت را به وی واگذار کرد. امر نمود سکه بنامش زدند و خطباء بر منبر خطبه به نام معزالدوله خواندند. چون مدتی گذشت به گوش معزالدوله رساندند که مستکفی خیال از بین بردن تو را دارد. معزالدوله بر مستکفی وارد شد و دست او را بوسید. خلیفه دستور داد کرسی مخصوصی برایش قرار دادند بر روی آن نشست .

طولی نکشید که دو نفر از اهل دیلم وارد مجلس شدند. دست به جانب مستکفی دراز کردند. خلیفه خیال کرد می خواهند دست او را ببوسند دستهای خود را به جانب ایشان دراز کرد تا ببوسند. آنها دستهای او را محکم گرفته و از سریر بر زمین کشیدند. عمامه اش را بر گردنش پیچیده با خواری و بیچارگی تمام لباس سلطنت را از تنش بیرون آوردند. هر دو چشم او را کور کرده از خلافت بر کنارش کردند. همان وقت در بغداد سه خلیفه کور وجود داشت ؛

قاهر بالله عباسی ، متقی بالله و مستکفی بالله⁽¹⁶⁾

چند روایت درباره حرص و قناعت

1 - عن ابی عبدالله علیه السلام قال من صحه یقین المرء المسلم ان لا یرضی الناس بسخط الله و لا یلومهم علی مالهم یوته الله فان الرزق لا یسوقه حرص حریص و لا یرده کراهیه کاره و لو ان احدکم فرمود من رزقه کما یفر من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت ثم قال ان الله بعدله و قسطه جعل الروح و الراحة فی الیقین و الرضا و جعل الهم و الحزن فی الشک و السخط.⁽¹⁷⁾

حضرت صادق علیه السلام فرمود از نشانه های درستی یقین مرد مسلمان این است که (برای جلب منفعتی) مردم را خشنود نکند به کارهایی که باعث خشم خداست و نه آنها را سرزنش نماید بر آنچه خداوند به او نداده .

زیرا آز و حرص تاءثیری در روزی ندارد و نه بی میلی اشخاص نسبت به روزی باعث برگشتن رزق می شود. هرگاه کسی از روزی خود فرار کند به طوری که از مرگ فرار می نماید روزیش به او می رسد همانطور که مرگ او را فرا می گیرد. سپس فرمود خداوند از روی عدل و دادگریش شادی و آسایش را در یقین و رضا و کوشش و اندوه را در دو دلی و شک و نارضایتی و خشم نسبت به مقدار مقدر قرار داده .

2 - قال الصادق علیه السلام لا تحرص علی شیء لو ترکته اوصل الیک و کنت عندالله مستریحا محمودا بترکه و مذموما باستعجالک فی طلبه و ترک التوکل علیه و الرضا بالقسم فان الدنیا خلقها الله تعالی بمنزلة ظلمک ان طلبته اتبعک و لا تلحقه ابداء و ان ترکته یتبعک و انت مستریح منه.⁽¹⁸⁾

حضرت صادق علیه السلام فرمود هرگز حرص نداشته باش به چیزی که اگر واگذاری آن را، به تو خواهد رسید و با ترک حرص در نزد خداوند آسوده و

پسندیده خواهی بود. در صورتی که با حرص و عجله در یافتن روزی مورد سرزنش هستی برای ترک توکل و راضی نبودن به قسمتی که خدا کرده . خداوند دنیا را همانند سایه ات قرار داده . اگر بخواهی خود را به سایه خویش برسانی هرگز نمی رسی ، جز رنج و زحمت ثمری نخواهی برد ولی اگر او را واگذاری از پیت می آید و تو را رها نخواهد کرد و از رنج و تعب آسوده می شود.

3 - فی روایة قال النبی ﷺ الحریص بین سبع آفات صبعة فکر یضر بدنه و لا ینعه و هم لا یتم اقصاه و تعب لا یستریح منه الا عند الموت و یکون عند الراحة اشد تعباً و خوف لا یورثه الا الوقوع فیه و حزن قدر کدر علیه عیشه بلا فائدة و حساب لا یخلصه من عذاب الله الا ان یعفو الله عنه و عتاب لا مفرله و لا حيلة (19)

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود حریص بین هفت آفت دشوار گرفتار است :

- 1 - فکر متوالی که برای بدنش زیان دارد.
- 2 - کوشش زیادی که به انتها نخواهد رسید.
- 3 - رنج و تعب که هرگز آسوده از آن نمی شود مگر هنگام مرگ با اینکه در موقع راحتی بیشتر در رنج است .
- 4 - بیم و هراسی که جز ابتلا به آنچه از او می ترسد فایده ای ندارد.
- 5 - اندوهی که زندگی را بر او ناگوار می کند بدون سبب .
- 6 - حساب دقیقی در پیشگاه خداوند از او کشیده می شود که رهائی از آن نخواهد داشت مگر به عفو و بخشش او.
- 7 - کیفر دردناکی که راه فرار از آن برایش نیست و نه چاره ای دارد.
- 4 - قال ابو جعفر علیاً مثل الحریص علی الدنیا کمثل دودة القز کلما ازدادت علی نفسها لفا کان ابعدها من الخروج حتی تموت غماً (20)

حضرت باقر علیه السلام فرمود مثل حریص بر دنیا همانند کرم ابریشم است که هر چه بر اطراف خود می تند راه بیرون آمدن خویش را دشوارتر می نماید تا جائی میرسد که از اندوه گرفتار شدن در آن میان جان می دهد.

پاورقی

- 1- خزائن نراقی .
- 2- در حاشیہ روضات الجنات ، ص 39.
- 3- مستطرف ، ج 1، ص 79.
- 4- تنمة المنتهى ، ص 154.
- 5- مستطرف .
- 6- انوار نعمانیہ ، ص 342.
- 7- انوار نعمانیہ ، ص 332 و اثنی عشریہ .
- 8- انوار نعمانیہ ، ص 353.
- 9- کشکول بحرانی ، ج 2، ص 137.
- 10- یک دوازدهم درهم یک نخود و نیم .
- 11- کلمه طیبہ ، ص 177.
- 12- حیوة القلوب ، ج 1، ص 578.
- 13- سعدی .
- 14- سفینة البحار لفظ خلل .
- 15- سفینة البحار در ذیل لفظ قنع .
- 16- تنمة المنتهى ، ص 306.
- 17- وسائل کتاب جهاد، ص 496.
- 18- سفینة البحار، ص 243.
- 19- جلد دوم مستدرک الوسائل ، ص 35.
- 20- وسائل کتاب جهاد، ص 521.

فهرست مطالب

3	مقدمه
5	بهلول و دزد حریص
7	با هزاران وسیله خدا روزی می رساند
9	جدیت حریص چه فائده می دهد؟
10	حریص هوش صحیحی ندارد
11	ابراهیم ادهم و توبه او
13	کدامیک از این دو بهتر است ؟
14	جوابی به یک پیک مستمندان
15	عیسی <small>علیه السلام</small> و مرد حریص
17	قناعت چیست ؟
18	حرص در افزایش مال چگونه است ؟
20	چه نحو زندگی را پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله</small> برای ما می خواهد
22	تاج داران واقعی
25	بی نیازی ابوذر از درهم و دینار
28	ورقی از تاریخ در بی ارزشی دنیا
29	چند روایت درباره حرص و قناعت
32	پاورقی
33	فهرست مطالب